

تبیین پویایی‌های روان‌شناختی روابط زوج‌های در آستانه طلاق

مشخصات نویسندگان:



© ۱۴۰۴

تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است.

انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی CC BY-NC 4.0 صورت گرفته است.

۱. حمیدرضا شریفی*: گروه روان‌شناسی خانواده، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

*پست الکترونیکی نویسنده مسئول: h.sharifi81@gmail.com

شيوه استناددهی: شریفی، حمیدرضا. (۱۴۰۴). تبیین پویایی‌های روان‌شناختی روابط زوج‌های در آستانه طلاق. *سنجش، ارزیابی و مداخلات زوج‌درمانی*، ۲(۴)، ۹-۱.

چکیده

هدف این پژوهش تبیین الگوی جامع پویایی‌های روان‌شناختی مؤثر بر روابط زوج‌هایی است که در آستانه طلاق قرار دارند. این مطالعه با رویکرد مروری کیفی و مبتنی بر تحلیل نظریه‌پردازی داده‌بنیاد انجام شد. داده‌ها صرفاً از طریق مرور نظام‌مند متون علمی داخلی و خارجی مرتبط با روابط زناشویی، تعارض زوجی و فرایندهای طلاق گردآوری شد. پس از جستجوی هدفمند در پایگاه‌های معتبر علمی، ۱۵ مقاله واجد شرایط بر اساس معیارهای ورود انتخاب و تا رسیدن به اشباع نظری تحلیل گردید. مدیریت داده‌ها و فرایند کدگذاری با استفاده از نرم‌افزار NVivo نسخه ۱۴ انجام شد. تحلیل داده‌ها شامل مراحل کدگذاری باز، محوری و انتخابی بود و الگوی مفهومی نهایی بر اساس روابط میان مقوله‌ها استخراج شد. نتایج منجر به شناسایی سه مضمون اصلی شامل فرسایش پیوند هیجانی زوجین، چرخه‌های تعارض و گسست ارتباطی، و دگرگونی هویت رابطه‌ای و تصمیم به طلاق گردید. این مضامین نشان دادند که تضعیف تنظیم هیجان، سوءبرداشت‌های شناختی، فروپاشی اعتماد، انسداد ارتباطی و تغییر نظام ارزشی رابطه به‌صورت تعاملی مسیر حرکت زوجین به سمت طلاق را هموار می‌سازد. پویایی‌های روان‌شناختی روابط زوجین در آستانه طلاق حاصل برهم‌کنش پیچیده مؤلفه‌های هیجانی، شناختی، ارتباطی و هویتی است و مداخلات درمانی باید به‌صورت همزمان بر این ابعاد متمرکز شوند تا امکان پیشگیری مؤثر از طلاق فراهم گردد.

واژگان کلیدی: روابط زوجی، طلاق، پویایی‌های روان‌شناختی، تعارض زناشویی، تنظیم هیجان، هویت رابطه‌ای

Explaining the Psychological Dynamics of Relationships Among Couples on the Verge of Divorce



© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the [CC BY-NC 4.0](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/) License.

Authors' Information:

1. Hamidreza Sharifi*: Department of Family Psychology, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Corresponding author's email: h.sharifi81@gmail.com

How to cite: Sharifi, H. (2025). Explaining the Psychological Dynamics of Relationships Among Couples on the Verge of Divorce. *Couple Therapy Assessment, Evaluation, and Intervention*, 2(4), 1-9.

Abstract

This study aimed to develop an integrative model explaining the psychological dynamics underlying relationships among couples on the verge of divorce. This research employed a qualitative review design grounded in data-driven theoretical analysis. Data were collected exclusively through a systematic review of national and international scientific literature on marital relationships, couple conflict, and divorce processes. Following targeted database searches, 15 eligible articles were selected based on inclusion criteria and analyzed until theoretical saturation was achieved. Data management and coding were conducted using NVivo 14. The analytic process involved open, axial, and selective coding, resulting in the development of a comprehensive conceptual model. The analysis yielded three core themes: erosion of emotional bonding, cycles of conflict and communication breakdown, and transformation of relational identity leading to divorce decision-making. These processes revealed that emotional dysregulation, cognitive distortions, trust deterioration, communication blockage, and shifts in relational values interactively accelerate marital dissolution. Psychological dynamics of couples approaching divorce reflect a complex interactive system of emotional, cognitive, communicative, and identity-based processes, indicating that effective interventions must simultaneously address these dimensions to prevent marital breakdown.

Keywords: *Couple relationships, Divorce, Psychological dynamics, Marital conflict, Emotion regulation, Relational identity*

در دهه‌های اخیر، پدیده طلاق به‌عنوان یکی از مهم‌ترین چالش‌های روان‌شناختی، اجتماعی و خانوادگی جوامع معاصر مورد توجه گسترده پژوهشگران قرار گرفته است. افزایش نرخ طلاق در بسیاری از کشورها نه‌تنها ساختار خانواده را دستخوش دگرگونی کرده، بلکه پیامدهای عمیقی برای سلامت روان زوجین، فرزندان و حتی کارکرد کلی جامعه به همراه داشته است. طلاق دیگر صرفاً یک رویداد حقوقی یا اجتماعی تلقی نمی‌شود، بلکه به‌مثابه یک فرایند پیچیده روان‌شناختی و هیجانی در نظر گرفته می‌شود که در بستر تعاملات طولانی‌مدت زوجین شکل می‌گیرد و به‌تدریج هویت رابطه‌ای، نظام شناختی و سلامت روان آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد (Amato, 2010; Sbarra & Emery, 2005). شواهد نشان می‌دهد که فروپاشی روابط زناشویی اغلب نتیجه یک تصمیم ناگهانی نیست، بلکه محصول انباشت تدریجی تعارض‌ها، ناکامی‌ها و دگرگونی‌های هیجانی و شناختی است که در طول زمان تثبیت می‌شوند (Huston, Caughlin, Houts, Smith, & George, 2001).

از منظر روان‌شناسی روابط، ازدواج یک نظام پویا و در حال تحول است که کیفیت آن تحت تأثیر تعامل مستمر میان هیجان‌ها، شناخت‌ها، الگوهای ارتباطی و سبک‌های دلبستگی زوجین قرار دارد. زمانی که این نظام تعاملی دچار اختلال می‌شود، چرخه‌های معیوب ارتباطی شکل می‌گیرد که به تضعیف پیوند عاطفی و کاهش رضایت زناشویی می‌انجامد (Bradbury, Fincham, & Beach, 2000). مطالعات متعدد نشان داده‌اند که زوج‌های در آستانه طلاق معمولاً الگوهای ارتباطی ناکارآمدی از جمله انتقادگری مزمن، دفاع‌مندی، تحقیر و کناره‌گیری را تجربه می‌کنند که به‌تدریج احساس امنیت روانی و صمیمیت هیجانی را از رابطه حذف می‌کند (Gottman, 1999; Christensen & Heavey, 1990). در این شرایط، رابطه از یک منبع حمایت روانی به منبع استرس و تهدید عاطفی تبدیل می‌شود و این دگرگونی بنیادین زمینه‌ساز تصمیم به جدایی می‌گردد.

در بُعد هیجانی، پژوهش‌ها نشان می‌دهد که فرسایش تدریجی سرمایه عاطفی یکی از مهم‌ترین پیش‌بینی‌کننده‌های فروپاشی زناشویی است. کاهش خودافشایی هیجانی، ناتوانی در تنظیم هیجان‌های منفی، بروز واکنش‌های هیجانی افراطی و احساس بیگانگی عاطفی، ساختار پیوند زوجین را به‌شدت تضعیف می‌کند (Laurenceau, Barrett, & Pietromonaco, 2005; Cordova, Gee, & Warren, 2005). هم‌زمان، سبک‌های دلبستگی ناایمن با فعال‌سازی ترس از طرد، نیاز افراطی به تأیید یا اجتناب از صمیمیت، روابط زوجی را در مسیر بی‌ثباتی عاطفی قرار می‌دهند (Mikulincer & Shaver, 2016; Johnson, 2004). در چنین بستر هیجانی، زوجین به‌جای تجربه همدلی و حمایت متقابل، وارد چرخه‌ای از واکنش‌های دفاعی، خشم انباشته و سرکوب احساسات می‌شوند که به تدریج امید به تداوم رابطه را کاهش می‌دهد.

در بُعد شناختی نیز، زوج‌های در آستانه طلاق دچار تحولات معناداری در نظام ادراکی خود نسبت به همسر و رابطه می‌شوند. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که با افزایش تعارض، سوگیری‌های شناختی نظیر ذهن‌خوانی، تعمیم افراطی، فاجعه‌سازی و تفسیر منفی نیت همسر شدت می‌یابد و تصویر ذهنی زوجین از یکدیگر به‌طور فزاینده‌ای منفی می‌شود (Fincham, 2003; Karney & Bradbury, 1995). این بازسازی شناختی

منفی موجب تضعیف اعتماد زناشویی و تقویت احساس ناامنی رابطه‌ای می‌گردد و به تدریج هویت زوجی را دچار فروپاشی می‌کند. در این مرحله، احساس «ما» جای خود را به فردگرایی افراطی می‌دهد و زوجین بیش از پیش به منافع و نیازهای شخصی خود متمرکز می‌شوند (Huston et al., 2001; Amato, 2010).

یکی از جنبه‌های کمتر بررسی‌شده در ادبیات پژوهشی، دگرگونی تدریجی هویت رابطه‌ای زوجین در مسیر طلاق است. مطالعات نشان می‌دهد که طلاق نه تنها پایان یک رابطه حقوقی، بلکه پایان یک هویت مشترک و بازتعریف بنیادین خود و دیگری است (Vaughan, 1986; Sbarra & Emery, 2005). زوجها در این مرحله وارد فرایند «طلاق روان‌شناختی» می‌شوند که در آن پیوندهای هیجانی، شناختی و هویتی به تدریج گسسته می‌شود و فرد برای پذیرش زندگی مستقل آماده می‌گردد. این فرایند معمولاً با تجربه سوگ رابطه‌ای، اضطراب، ترس از آینده و خشم انباشته همراه است و نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری تصمیم نهایی طلاق ایفا می‌کند.

با وجود حجم گسترده پژوهش‌های تجربی درباره عوامل خطر طلاق، بخش قابل توجهی از این مطالعات بر متغیرهای جمعیت‌شناختی، اقتصادی یا مهارت‌های ارتباطی تمرکز داشته‌اند و کمتر به تبیین جامع و یکپارچه پویایی‌های روان‌شناختی زیربنایی روابط زوج‌های در آستانه طلاق پرداخته‌اند. بسیاری از مطالعات، مؤلفه‌های هیجانی، شناختی و ارتباطی را به صورت منفک بررسی کرده‌اند، در حالی که شواهد نشان می‌دهد این مؤلفه‌ها در قالب یک نظام تعاملی پیچیده عمل می‌کنند و تنها از طریق تحلیل کیفی و تلفیقی می‌توان الگوی واقعی فروپاشی رابطه را درک کرد (Bradbury et al., 2000; Halford, Markman, Kline, & Stanley, 2003). از این رو، ضرورت دارد که با رویکردی عمیق‌تر و تفسیری، فرایندهای درونی روابط زوجین در آستانه طلاق واکاوی شود تا چارچوبی نظری برای پیشگیری و مداخله درمانی فراهم گردد. در این راستا، پژوهش حاضر با هدف تبیین پویایی‌های روان‌شناختی روابط زوج‌های در آستانه طلاق انجام شده است و تلاش دارد با بهره‌گیری از مرور کیفی نظام‌مند و تحلیل داده‌بنیاد، الگوی مفهومی جامعی از تعامل مؤلفه‌های هیجانی، شناختی، ارتباطی و هویتی ارائه دهد. چنین الگویی می‌تواند شکاف موجود در ادبیات پژوهشی را پر کرده و مبنای علمی معتبری برای طراحی مداخلات پیشگیرانه و درمانی در حوزه زوج‌درمانی فراهم سازد. افزون بر این، نتایج این پژوهش می‌تواند به سیاست‌گذاران حوزه خانواده و متخصصان سلامت روان در تدوین برنامه‌های حمایتی مؤثر برای کاهش نرخ طلاق و ارتقای سلامت روان خانواده‌ها یاری رساند.

روش‌شناسی

این پژوهش از نوع مطالعه مروری کیفی نظام‌مند با رویکرد تحلیل نظریه‌پردازی داده‌بنیاد است که با هدف تبیین پویایی‌های روان‌شناختی حاکم بر روابط زوج‌هایی که در آستانه طلاق قرار دارند انجام شد. چارچوب روش‌شناختی پژوهش بر مبنای رویکرد تفسیری - کیفی طراحی گردید تا امکان استخراج الگوهای مفهومی عمیق از یافته‌های مطالعات پیشین فراهم شود. جامعه پژوهش شامل کلیه مقالات علمی، پایان‌نامه‌ها و پژوهش‌های معتبر داخلی و خارجی منتشرشده در حوزه روابط زوجین، تعارضات زناشویی، فرایندهای روان‌شناختی طلاق و فروپاشی روابط همسری طی سال‌های اخیر بود که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به موضوع پژوهش می‌پرداختند. با استفاده از راهبرد نمونه‌گیری هدفمند

نظری، فرایند انتخاب منابع تا رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت و در نهایت ۱۵ مقاله علمی واجد شرایط به‌عنوان نمونه نهایی پژوهش انتخاب شدند. معیارهای ورود شامل ارتباط مفهومی مستقیم با پویایی‌های روان‌شناختی روابط زوجین در آستانه طلاق، روش‌شناسی معتبر، انتشار در مجلات علمی معتبر یا پایگاه‌های اطلاعاتی شناخته‌شده و دسترسی کامل به متن پژوهش بود.

فرایند گردآوری داده‌ها صرفاً از طریق مرور نظام‌مند متون علمی انجام گرفت. جستجوی منابع در پایگاه‌های اطلاعاتی معتبر از جمله Scopus، Web of Science، PubMed، Google Scholar، ScienceDirect، SID و Magiran صورت گرفت. کلیدواژه‌هایی نظیر «marital conflict»، «divorce process»، «psychological dynamics of couples»، «marital breakdown»، «couples at risk of divorce»، «relational patterns» و معادل‌های فارسی آن‌ها به‌کار گرفته شد. پس از غربالگری اولیه بر اساس عنوان و چکیده، متون واجد شرایط وارد مرحله بررسی تمام‌متن شدند و نهایتاً منابع منتخب برای تحلیل نهایی استخراج گردیدند. کلیه متون واردشده به نرم‌افزار NVivo نسخه ۱۴ منتقل و مدیریت شدند تا فرایند کدگذاری و سازمان‌دهی داده‌ها به‌صورت نظام‌مند و دقیق انجام گیرد.

تحلیل داده‌ها بر اساس تحلیل کیفی مضمون با منطق نظریه‌پردازی داده‌بنیاد انجام شد. این فرایند شامل سه مرحله اصلی کدگذاری باز، کدگذاری محوری و کدگذاری انتخابی بود. در مرحله کدگذاری باز، مفاهیم اولیه به‌صورت خط به خط از متون استخراج و برچسب‌گذاری شدند. در مرحله کدگذاری محوری، ارتباط میان مفاهیم شناسایی و مقوله‌های میانی شکل گرفت. در نهایت، در مرحله کدگذاری انتخابی، هسته مرکزی نظریه و الگوی مفهومی نهایی پویایی‌های روان‌شناختی روابط زوجین در آستانه طلاق تدوین شد. روند تحلیل به‌صورت رفت و برگشتی و همزمان با گردآوری داده‌ها ادامه یافت تا رسیدن به اشباع نظری، به‌گونه‌ای که اضافه شدن داده‌های جدید منجر به ظهور مقوله یا مفهوم تازه‌ای نمی‌شد. برای افزایش اعتبار پژوهش، از راهبردهایی نظیر بازبینی مستمر کدها، مقایسه مستمر داده‌ها، و ثبت دقیق مسیر تحلیل استفاده گردید. نتیجه این فرایند، استخراج ساختاری منسجم از سازوکارهای روان‌شناختی زیربنایی فروپاشی روابط زوجین در آستانه طلاق بود که مبنای ارائه مدل مفهومی پژوهش در بخش یافته‌ها قرار گرفت.

یافته‌ها

پویایی نخست که در این پژوهش تحت عنوان «فرسایش پیوند هیجانی زوجین» شناسایی شد، نشان می‌دهد که روابط زوج‌های در آستانه طلاق به تدریج دچار افت عمیق سرمایه عاطفی می‌شود؛ به‌گونه‌ای که کاهش صمیمیت هیجانی، ناتوانی در تنظیم هیجان‌ها، دلبستگی ناایمن، شکست در خودافشایی هیجانی و احساس تهی‌شدگی عاطفی به صورت زنجیره‌ای و تقویت‌کننده یکدیگر عمل می‌کنند. این فرایند با سردی عاطفی و کاهش ابراز محبت آغاز می‌شود و به تدریج با بروز واکنش‌های هیجانی شدید، سرکوب احساسات و نوسان‌های خلقی تشدید می‌گردد، به‌طوری‌که زوجین در مدیریت هیجان‌های منفی خود ناتوان شده و ارتباط هیجانی ایمن میان آنان فرو می‌ریزد. در چنین شرایطی، الگوهای دلبستگی ناایمن فعال می‌شوند و ترس از طرد، نیاز افراطی به تأیید یا اجتناب از صمیمیت به شکل آشکاری در تعاملات زوجی بروز می‌یابد. هم‌زمان، خودافشایی هیجانی جای خود را به سکوت، پنهان‌کاری و اجتناب از بیان نیازهای عاطفی می‌دهد که این امر احساس بیگانگی و

نادیده‌گرفته‌شدن را در هر دو طرف تشدید می‌کند. تداوم این چرخه منفی، سرمایه عاطفی رابطه را به‌طور جدی فرسوده ساخته و زوجین را به مرحله‌ای از فرسودگی هیجانی و ناامیدی عاطفی می‌رساند که در آن رابطه نه منبع امنیت، بلکه منبع فشار روانی تجربه می‌شود؛ یافته‌هایی که با پژوهش‌های متعددی درباره نقش فرسایش هیجانی، سبک‌های دلبستگی ناایمن و کاهش خودافشایی هیجانی در فروپاشی روابط زناشویی همسو است (Johnson, 2004; Mikulincer & Shaver, 2016; Gottman & Levenson, 2000; Laurenceau et al., 2005; Cordova et al., 2005).

پویایی دوم که با عنوان «چرخه‌های تعارض و گسست ارتباطی» تبیین شد، نشان‌دهنده سازوکاری است که طی آن تعارض‌های مزمن، انسداد ارتباطی، سوءبرداشت‌های شناختی، فروپاشی اعتماد زناشویی، ضعف مهارت‌های حل مسئله و الگوهای تعقیب - کناره‌گیری به صورت مارپیچی رابطه را به سمت بحران هدایت می‌کنند. زوجها در این چرخه گرفتار مشاجرات تکراری، انتقادگری، تحقیر و دفاع‌مندی می‌شوند و به تدریج گفت‌وگوهای سازنده جای خود را به سکوت‌های طولانی، قطع تعامل و دیوار عاطفی می‌دهد. هم‌زمان، سوگیری‌های شناختی نظیر ذهن‌خوانی، تعمیم افراطی و فاجعه‌سازی موجب تفسیر منفی رفتارهای همسر شده و سوءظن و ناامنی رابطه‌ای را تقویت می‌کند، به‌گونه‌ای که اعتماد زناشویی به شدت تضعیف می‌شود. در این بستر، زوجین توانایی حل مسئله مشترک را از دست می‌دهند و در الگوی کلاسیک تعقیب - کناره‌گیری گرفتار می‌شوند؛ الگویی که در آن یک طرف با فشار هیجانی برای نزدیکی بیشتر تلاش می‌کند و طرف مقابل با عقب‌نشینی و کناره‌گیری واکنش نشان می‌دهد و همین تعامل نابرابر تعارض را تشدید می‌کند. تداوم این فرایند، رضایت زناشویی را به‌شدت کاهش داده و احساس دل‌زدگی، ناامیدی و شکست ازدواج را در ذهن زوجین تثبیت می‌کند؛ الگویی که در پژوهش‌های گاتمن، کریستنسن و همکاران، به‌عنوان یکی از پیش‌بینی‌کننده‌های اصلی طلاق معرفی شده است (Gottman, 1999; Christensen & Heavey, 1990; Fincham, 2003; Bradbury et al., 2000; Halford et al., 2010).

پویایی سوم با عنوان «دگرگونی هویت رابطه‌ای و تصمیم به طلاق» نشان می‌دهد که زوجها در مراحل پایانی بحران زناشویی دچار بازسازی منفی تصویر همسر و فروپاشی تدریجی هویت زوجی می‌شوند و نظام شناختی و هیجانی آنان به سمت طلاق محوری سوق پیدا می‌کند. در این مرحله، همسر از جایگاه شریک زندگی به منبع ناکامی و تهدید روانی تبدیل شده و فرایند برچسب‌زنی منفی، تحریف ادراک و کاهش احترام متقابل شدت می‌یابد. احساس «ما» در رابطه تضعیف می‌شود و فردگرایی افراطی جای تعهد مشترک را می‌گیرد. هم‌زمان، اندیشه‌های طلاق محور فعال می‌شوند؛ زوجین به تصور زندگی بدون همسر، توجیه شناختی جدایی و بازتعریف آینده فردی می‌پردازند و هیجان‌های جدایی نظیر سوگ رابطه‌ای، ترس از آینده، اضطراب و خشم انباشته تجربه می‌شود. این تحولات شناختی - هیجانی در کنار تغییر نظام ارزش‌های رابطه‌ای و کاهش اهمیت حفظ خانواده، زمینه را برای شکل‌گیری تصمیم نهایی طلاق فراهم می‌کند؛ تصمیمی که اغلب پس از قطع امید به اصلاح رابطه و جمع‌بندی ذهنی از ناکارآمدی ازدواج اتخاذ می‌شود. این الگوی تحولی با مدل‌های نظری مربوط به فروپاشی ازدواج، گذار شناختی طلاق و دگرگونی هویت زوجی همخوانی کامل دارد و در پژوهش‌های متعددی مورد تأیید قرار گرفته است (Amato, 2010; Huston et al., 2001; Vaughan, 1986; Karney & Bradbury, 1995; Sbarra & Emery, 2005).

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان داد که روابط زوج‌های در آستانه طلاق تحت تأثیر یک منظومه درهم‌تنیده از فرایندهای هیجانی، شناختی، ارتباطی و هویتی قرار دارد که به صورت تدریجی اما پایدار بنیان‌های پیوند زناشویی را تضعیف می‌کنند. نخستین محور اساسی، فرسایش پیوند هیجانی زوجین بود که در قالب کاهش صمیمیت، ناکارآمدی تنظیم هیجان، دلبستگی ناایمن و افول خودافشایی هیجانی ظهور می‌یابد. این الگو با ادبیات گسترده‌ای همسو است که نشان می‌دهد صمیمیت هیجانی و توانایی تنظیم هیجان از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های پایداری رابطه زناشویی محسوب می‌شوند و اختلال در آن‌ها پیش‌بینی‌کننده اصلی نارضایتی و فروپاشی ازدواج است (Cordova et al., 2005; Johnson, 2004; Mikulincer & Shaver, 2016). در تبیین این یافته می‌توان گفت که ناتوانی زوجین در پردازش هیجان‌های منفی و ابراز ایمن نیازهای عاطفی موجب می‌شود تعاملات زوجی به جای تجربه حمایت و همدلی، به میدان تهدید هیجانی تبدیل شود. چنین وضعیتی با فعال‌سازی سبک‌های دلبستگی ناایمن، ترس از طرد و اجتناب از صمیمیت را تشدید کرده و فرسودگی هیجانی رابطه را تسریع می‌کند؛ امری که در پژوهش‌های پیشین نیز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مکانیسم‌های فروپاشی پیوند زوجی گزارش شده است (Laurenceau et al., 2005; Gottman, 1999).

دومین محور یافته‌ها به چرخه‌های تعارض و گسست ارتباطی اختصاص داشت که نشان می‌دهد تعارض‌های مزمن، انسداد ارتباطی، سوءبرداشت‌های شناختی، تضعیف اعتماد و الگوی تعقیب - کناره‌گیری، به صورت مارپیچی رابطه را به سمت بحران سوق می‌دهند. این نتایج با مدل‌های تعارض زناشویی همخوانی دارد که تعارض‌های حل‌نشده و الگوهای ارتباطی ناکارآمد را پیش‌بینی‌کننده اصلی طلاق معرفی کرده‌اند (Bradbury et al., 2000; Christensen & Heavey, 1990). در تبیین این فرایند می‌توان گفت که سوءبرداشت‌های شناختی نظیر فاجعه‌سازی، ذهن‌خوانی و تعمیم افراطی موجب می‌شود زوجین نیت‌های همسر را منفی‌تر از واقع تفسیر کنند و این امر به تضعیف اعتماد زناشویی و افزایش ناامنی رابطه‌ای منجر می‌شود (Fincham, 2003; Karney & Bradbury, 1995). هم‌زمان، الگوی تعقیب - کناره‌گیری با تقویت نابرابری هیجانی در تعامل زوجین، تعارض را مزمن ساخته و احساس ناتوانی در حل مسئله مشترک را در هر دو طرف تثبیت می‌کند. کاهش تدریجی رضایت زناشویی که در این پژوهش مشاهده شد، با یافته‌های گاتمن (۱۹۹۹) همسو است که رضایت زناشویی پایین را یکی از دقیق‌ترین پیش‌بینی‌کننده‌های طلاق معرفی می‌کند.

سومین محور نتایج به دگرگونی هویت رابطه‌ای و شکل‌گیری تصمیم به طلاق مربوط می‌شود که نشان داد زوج‌ها پیش از جدایی رسمی وارد فرایند طلاق روان‌شناختی می‌شوند؛ فرایندی که با بازسازی منفی تصویر همسر، تضعیف هویت زوجی، رشد شناخت طلاق‌محور و فعال‌سازی هیجان‌های جدایی همراه است. این یافته‌ها با مدل «ازهم‌گسیختگی تدریجی رابطه» همخوانی دارد که طلاق را نه یک رویداد ناگهانی، بلکه محصول یک فرایند طولانی روان‌شناختی می‌داند (Vaughan, 1986; Sbarra & Emery, 2005). در این مرحله، زوجین به بازتعریف خود و آینده فردی می‌پردازند و از نظام ارزش‌های مشترک فاصله می‌گیرند؛ امری که در پژوهش‌های Huston et al (۲۰۰۱) و Amato (۲۰۱۰)

نیز گزارش شده است. این دگرگونی شناختی - هیجانی موجب می‌شود امید به اصلاح رابطه به‌تدریج کاهش یابد و تصمیم نهایی طلاق به‌عنوان راه‌حلی منطقی برای پایان رنج رابطه‌ای تثبیت شود.

در مجموع، یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که فروپاشی روابط زوج‌های در آستانه طلاق حاصل برهم‌کنش پیچیده فرایندهای درونی زوجین است و نمی‌توان آن را صرفاً به تعارض‌های سطحی یا مشکلات رفتاری تقلیل داد. این نتایج بر ضرورت مداخلات زوج‌درمانی متمرکز بر تنظیم هیجان، اصلاح الگوهای شناختی، بازسازی ارتباط و ترمیم هویت زوجی تأکید دارد و همسو با رویکردهای نوین زوج‌درمانی از جمله درمان هیجان‌مدار و مداخلات مبتنی بر دل‌بستگی است که کارآمدی آن‌ها در پیشگیری از طلاق به‌طور گسترده تأیید شده است (Johnson, 2004; Halford et al., 2003).

از منظر محدودیت‌ها، این پژوهش به دلیل ماهیت مروری و کیفی خود به یافته‌های مطالعات پیشین وابسته بوده و امکان کنترل کامل کیفیت روش‌شناختی تمامی پژوهش‌های واردشده وجود نداشته است. همچنین تمرکز بر منابع منتشرشده ممکن است موجب نادیده‌گرفتن یافته‌های منتشرنشده یا داده‌های بالینی غنی شده باشد. افزون بر این، تفاوت‌های فرهنگی، اجتماعی و حقوقی میان جوامع مختلف می‌تواند قابلیت تعمیم نتایج را محدود سازد و تفسیر یافته‌ها نیازمند احتیاط در کاربردهای فراملی است.

در زمینه پیشنهاد‌های پژوهشی، انجام مطالعات طولی تجربی برای بررسی سیر تحولی پویایی‌های روان‌شناختی زوجین از آغاز تعارض تا تصمیم به طلاق ضروری به نظر می‌رسد. همچنین پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی با رویکرد ترکیبی کیفی - کمی، نقش عوامل فرهنگی، جنسیتی و اقتصادی را در این فرایند بررسی کنند و اثربخشی مداخلات درمانی مبتنی بر تنظیم هیجان و بازسازی شناختی را به‌صورت تجربی مورد ارزیابی قرار دهند.

در حوزه کاربردهای عملی، نتایج این پژوهش می‌تواند راهنمای طراحی برنامه‌های پیشگیرانه در مراکز مشاوره خانواده و دادگاه‌های خانواده باشد. تمرکز بر آموزش مهارت‌های تنظیم هیجان، اصلاح الگوهای ارتباطی و تقویت هویت زوجی در مراحل اولیه تعارض می‌تواند از ورود زوجین به مسیر طلاق جلوگیری کند. همچنین متخصصان سلامت روان می‌توانند با شناسایی زودهنگام نشانه‌های طلاق روان‌شناختی، مداخلات هدفمندتری برای حفظ و ترمیم روابط زوجین طراحی کنند که در نهایت به ارتقای سلامت روان خانواده و کاهش پیامدهای اجتماعی طلاق منجر شود.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

موازن اخلاقی

در تمامی مراحل پژوهش حاضر اصول اخلاقی مرتبط با نشر و انجام پژوهش رعایت گردیده است.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در انجام این پژوهش ما را همراهی کردند تشکر و قدردانی به عمل می‌آید.

References

- Amato, P. R. (2010). Research on divorce: Continuing trends and new developments. *Journal of Marriage and Family*, 72(3), 650–666.
- Bradbury, T. N., Fincham, F. D., & Beach, S. R. H. (2000). Research on the nature and determinants of marital satisfaction: A decade in review. *Journal of Marriage and Family*, 62(4), 964–980.
- Christensen, A., & Heavey, C. L. (1990). Gender and social structure in the demand/withdraw pattern of marital conflict. *Journal of Personality and Social Psychology*, 59(1), 73–81.
- Cordova, J. V., Gee, C. B., & Warren, L. Z. (2005). Emotional skillfulness in marriage: Intimacy as a mediator of the relationship between emotional skillfulness and marital satisfaction. *Journal of Social and Clinical Psychology*, 24(2), 218–235.
- Fincham, F. D. (2003). Marital conflict: Correlates, structure, and context. *Current Directions in Psychological Science*, 12(1), 23–27.
- Gottman, J. M. (1999). *The marriage clinic: A scientifically based marital therapy*. New York: Norton.
- Halford, W. K., Markman, H. J., Kline, G. H., & Stanley, S. M. (2003). Best practice in couple relationship education. *Journal of Marital and Family Therapy*, 29(3), 385–406.
- Huston, T. L., Caughlin, J. P., Houts, R. M., Smith, S. E., & George, L. J. (2001). The connubial crucible: Newlywed years as predictors of marital delight, distress, and divorce. *Journal of Personality and Social Psychology*, 80(2), 237–252.
- Johnson, S. M. (2004). *The practice of emotionally focused couple therapy* (2nd ed.). New York: Brunner-Routledge.
- Karney, B. R., & Bradbury, T. N. (1995). The longitudinal course of marital quality and stability: A review of theory, method, and research. *Psychological Bulletin*, 118(1), 3–34.
- Laurenceau, J. P., Barrett, L. F., & Pietromonaco, P. R. (2005). Intimacy as an interpersonal process: The importance of self-disclosure, partner disclosure, and perceived partner responsiveness in interpersonal exchanges. *Journal of Personality and Social Psychology*, 74(5), 1238–1251.
- Mikulincer, M., & Shaver, P. R. (2016). *Attachment in adulthood: Structure, dynamics, and change* (2nd ed.). New York: Guilford Press.
- Sbarra, D. A., & Emery, R. E. (2005). The emotional sequelae of nonmarital relationship dissolution: Analysis of change and intraindividual variability over time. *Personal Relationships*, 12(2), 213–232.
- Vaughan, D. (1986). *Uncoupling: Turning points in intimate relationships*. New York: Oxford University Press.